

## توسعه نیافتگی درباره نظریات پل باران

### بهمن پورنا

پل باران از اولین کسانی است که مسأله عقبماندگی و توسعه نیافتگی را از دیدگاه «علمی» مورد بررسی قرار داده است. علیرغم نقائص موجود در بینش پل باران، وی در حقیقت «دامنه‌ای» از مسائل را مطرح ساخت که امروزه هم، لاقلاً از حیث «دامنه» اعتبار خود را حفظ کرده است و پایه‌ای شده است.

مسأله عمده‌ای که مورد توجه پل باران است یافتن علل عقبماندگی کشورهای است که امروزه به نام کشورهای توسعه نیافته می‌شناسیم: وی در صدد جواب یابی که چرا بسیاری از جوامع، راهی را که اروپا طی کرد و به مرحله سرمایه داری صنعتی رقابتی رسید، طی نکردند. برای یافتن پاسخ این سؤال پل باران کم و بیش به تاریخ شکل‌گیری سرمایه داری در غرب و خاصه چگونگی گذار از مرحله سرمایه داری سوداگری به سرمایه داری صنعتی مراجعه می‌کند.<sup>1</sup> لازم به تذکر است که اثر پل باران عمدتاً دارای بافت تئوریک مشخصی نیست و بیشتر شکل یک مطالعه تجربی و پهلوی هم‌گذاری عناصر و رویدادهای مختلف را دارد. البته علیرغم این مطلب می‌توان در کارهای وی تأکیدها و نقاط قوت ویژه‌ای را نیز تشخیص داد، و شاید بتوان گفت که در حقیقت نقاط ضعف مطالعه پل باران را نیز همین تأکیدها تشکیل می‌دهد. در اینجا سعی می‌کنیم خلاصه‌ای از نظریات وی را درباره چگونگی و علل شکل‌گیری توسعه نیافتگی مطرح سازیم و با برخی از وجوه مهم آن برخورد نماییم.

(الف) - مثبت‌ترین نکته‌ای که در کار پل باران می‌توان یافت، نقطه شروع وی در تحلیل عقبماندگی است. این نقطه حرکت چیزی نیست مگر تاریخ شکل‌گیری و قوام‌یابی سرمایه داری در اروپا و روابطی که در طی این پویا با سایر نقاط جهان برقرار ساخت.

پل باران در این زمینه بدرستی بر پیش شرط‌های تاریخی بوجود آمدن شیوه تولید سرمایه داری در دوره سرمایه داری سوداگر تأکید می‌ورزد. قوام‌گیری و استقرار شیوه تولید سرمایه داری در اروپای غربی که مارکس نام «انباشت اولیه سرمایه» بدان می‌دهد، از نظر تاریخی دارای دو وجه متمایز است: یکی جدائی نیروی کار از وسایل تولید و معیشت و دیگر انباشت مقادیر روزافزونی از سرمایه سوداگر در دست تجار و بازرگانان. در حقیقت مسأله‌ای که از نظر پل باران در رابطه با تبیین علل عقبماندگی حائز اهمیت است، توجه به این نکته است که وجه اول پویا انباشت اولیه در سطح کشورهای اروپایی جریان می‌یابد در حالیکه وجه دوم آن دارای خصلتی جهانی است. مارکس در رابطه با وجه اول، یعنی جدائی نیروی کار از وسایل تولید و معیشت، به مثابه رکن اصلی پویا انباشت اولیه، اقتصاددانان بورژوای زمان خود را به ریشخند گرفته و در مقابل آنها که درباره روند خونین جدائی نیروی کار از وسایل تولید و زمین سکوت اختیار می‌کردند، می‌نویسد:

«بنابراین، روندی که موجب ایجاد مناسبات سرمایه داری می‌شود نمی‌تواند به غیر از روند جدائی کارگر از مالکیت وسایل کارش باشد... پس آنچه انباشت بدوی

<sup>1</sup> - منابع مورد استفاده ما در این مقاله عبارتند از: «اقتصاد سیاسی رشد»، ترجمه مهدی قرچه داغی (انتشارات پالیال) و دو فصل از «اقتصاد سیاسی توسعه» ترجمه فرح قیادی (انتشارات پژواک).

خوانده شده است به جز پروسه جدائی تولیدکنندگان از وسایل تولید نمی‌تواند چیز دیگری باشد».<sup>2</sup>

هر چند که مارکس در اینجا آشکارا تأکید می‌کند که انباشت اولیه چیز دیگری جز جدائی نیروی کار از وسایل تولید نیست، لیکن وی خود تا این حد ساده‌انگار نبوده و به پیش شرط‌های تاریخی دیگری که در قوام‌گیری شیوه تولید سرمایه داری در اروپای غربی نقشی بسزا به عهده داشتند نیز توجه دارد. در واقع به نظر می‌رسد که مارکس در مقابل اقتصاددانان بورژوازی زمان خود، که انباشت اولیه سرمایه داری را ناشی از «کوشائی و هوشمندی و بیش از هر چیز صرفه‌جویی عده‌ای افراد برگزیده و زبده»<sup>3</sup> می‌دانستند، ناگزیر از تأکیدی یک‌جانبه بر پویای خونین جدائی نیروی کار از وسایل تولید شده است. اگر این کلمات مارکس را به شکلی صوری و کلمه به کلمه استنباط کنیم (چنانکه برخی استنباط می‌کنند) مسلماً در مقابل پاراگراف زیر از مارکس شگفت زده خواهیم شد زیرا در آن از پویای دیگری نیز (غیر از جدائی نیروی کار از وسایل تولید) به عنوان انباشت اولیه نام برده شده است:

«کشف مناطق زرخیز و نقره خیز آمریکا، قلع و قمع و به بردگی در آوردن مردمان بومی و مدفون ساختن آنان در معادن، آغاز استیلا بر هند شرقی و غارت آن، تبدیل قاره آفریقا به قرقگاه سوداگرانه برای شکار سیاه پوستان، همه اینها بشارت دهنده صبح دولت تولید سرمایه داری است. این پروسه‌های تغزل آمیز [در ریشخند اقتصاددانان بورژوا] مراحل اصلی انباشت اولیه به شمار می‌روند... مراحل مختلف انباشت اولیه، از لحاظ زمانی، بین اسپانیا، پرتغال، هلند، فرانسه و انگلستان تقسیم شده است [از نظر مستعمراتی]».<sup>4</sup>

و یا:

«در روزگار ما [روزگار مارکس] برتری صنعتی برتری تجاری را به همراه دارد. در دوران مائوفاکتوری بطور اخص به عکس برتری بازرگانی است که موجب سیادت صنعتی می‌گردد. از آنجاست که در آن هنگام سیستم مستعمراتی نقش درجه اولی ایفا می‌کند».<sup>5</sup>

با توجه به این مطالب و با توجه به اهمیت وجه دوم پویای انباشت اولیه در قوام‌گیری و استقرار شیوه تولید سرمایه داری در اروپای غربی، پل باران نقطه حرکت خود را در تبیین علل عقب‌ماندگی، روند انباشت اولیه سرمایه داری در اروپای غربی قرار داده است و چنانکه آورده شد، در روند انباشت سرمایه سوداگر مسئله مستعمرات و روابط استعماری اروپای غربی با سایر نقاط جهان از اهمیت درجه اولی برخوردار است.

بدین ترتیب پل باران بدرستی به این نتیجه می‌رسد که روی دیگر سکه پویای انباشت اولیه بوجود آمدن مستعمرات و برقراری روابط استعماری میان اروپا و مستعمرات است. روابط استعماری چنانکه می‌دانیم مبتنی بر انقیاد سیاسی و غارت اقتصادی است؛ به عبارت دیگر بدست آوردن مقادیر روزافزونی از سرمایه، در دوره سرمایه داری سوداگر، که در واقع روی دیگرش روابط استعماری است، مستلزم مبادله در بازار آزاد و رقابت نیست، بلکه عمدتاً بر انحصار تجاری و مبادله استوار است و شکل غارت (یعنی عمده بودن عوامل سیاسی و غیر اقتصادی) را بخود می‌گیرد.

<sup>2</sup>- سرمایه، ص 648 متن فارسی

<sup>3</sup>- سرمایه، ص 645 متن فارسی.

<sup>4</sup>- سرمایه، ص 680 متن فارسی.

<sup>5</sup>- سرمایه، ص 683 متن فارسی.

بطور کلی می‌توان گفت که استعمار که در حقیقت بازتاب وجه دوم پویش انباشت اولیه در سطح روابط میان کشورهاست (جهانی)، در مرکز تحلیل پل باران از تاریخ شکل‌گیری و تکامل عقب‌افتادگی و توسعه نیافتگی قرار دارد. در حقیقت نکته‌ای که به نظر جان ویکز و الیزابت دور، نقطه ضعف و انحراف تحلیل پل باران از توسعه نیافتگی است<sup>6</sup>، به نظر ما به عکس نقطه قوت و مثبت کار پل باران است. لیکن انحراف وی نه در توجه به مسأله استعمار و غارت مازاد کشورهای عقب‌مانده و مستعمرات است، بلکه در چگونگی بازتاب مناسبات استعماری در جوامع توسعه نیافته است. بعداً بیشتر به این مسأله خواهیم پرداخت.

(ب) - پل باران با حرکت از مسأله استعمار، به مسأله دیگری که همان مازاد اقتصادی است می‌رسد. با توجه به اینکه روابط استعماری عمدتاً بر مبنای غارت است، فوراً این مسأله مطرح می‌شود که مواد غارت شده را می‌باید به مثابه مازاد اقتصادی به حساب آوریم. شاید بتوان گفت که تئوریک‌ترین قسمت مطالعات پل باران مطالعه وی درباره اشکال مازاد اقتصادی باشد. وی سعی می‌کند تقسیم بندی جدیدی از مازاد اقتصادی بدست دهد که دارای تفاوت‌هایی با مفهوم ارزش اضافی می‌باشد. پل باران دو نوع مازاد اقتصادی تشخیص می‌دهد؛ یکی مازاد اقتصادی واقعی (بالفعل) و دیگری مازاد اقتصادی بالقوه:

- **مازاد اقتصادی بالفعل** عبارت است از تفاوت بین تولید واقعی و جاری جامعه و مصرف واقعی و جاری (مازاد بالفعل سهم کوچکتری از تولید کل جامعه را شامل می‌شود تا «ارزش اضافی»). ارزش اضافی تفاوت میان تولید کل خالص و درآمد کارگران را - تماماً - در بر می‌گیرد. مازاد بالفعل شامل مصرف طبقه سرمایه دار، هزینه‌های اداری و نظامی دولت و نظائر آن نمی‌شود. در صورتی که ارزش اضافی کلیه این مخارج را نیز در بر می‌گیرد).

- **مازاد اقتصادی بالقوه** عبارت است از تفاوت میان محصولی که در اوضاع طبیعی و فنی معین و با بهره برداری از منابع تولیدی موجود، تولید می‌شود و محصولی که می‌توان آنرا مصرف اساسی جامعه دانست (مازاد بالقوه نیز متفاوت از ارزش اضافی است. مازاد بالقوه از یک سو مصرف اساسی سرمایه داران... هزینه‌های اساسی دولت و نظائر آنرا شامل نمی‌شود - در حالیکه همه اینها جزو ارزش اضافی جامعه است. از سوی دیگر شامل چیزهایی است که جزو ارزش اضافی محسوب نمی‌شوند، مانند تولیدی که بر اثر عدم استفاده از منابع تولیدی جامعه تلف می‌شود - استفاده ناقص از ظرفیت تولید و غیره).

دلیل این تأکید پل باران بر اشکال وجودی مازاد اقتصادی آن است که پل باران رشد اقتصادی را عمدتاً ناشی از دو عامل می‌داند: اندازه و شیوه استفاده از مازاد اقتصادی. به نظر وی «این دو عامل نیز به نوبه خود محصول شرایط و ابزار تولیدی موجود هستند... درک عوامل مؤثر در تعیین اندازه و شیوه استفاده از مازاد اقتصادی از عوامل اجتناب‌ناپذیر یک بررسی رشد اقتصادی هستند... واضح است که این کار از عهده اقتصاد خالص خارج است و می‌بایست برای درک آن از اقتصاد سیاسی رشد کمک گرفت». با استفاده از مفاهیم فوق‌الذکر مازاد اقتصادی، پل باران به این نتیجه می‌رسد که در تحلیل نهایی مانع اصلی بر سر راه رشد کشورهای عقب‌مانده مازاد اقتصادی بالفعل است و آن عبارت است از سرمایه‌گذارهای تولیدی، چرا که مازاد اقتصادی بالقوه در این کشورها بسیار عظیم است لیکن بواسطه نحوه استفاده از آن - مصرف زیادی طبقات خاصی از جمعیت، گسترش کارهای غیر تولیدی و بوروکراسی، هزینه‌های نظامی و خروج قسمت قابل ملاحظه‌ای از مازاد اقتصادی - نمی‌تواند منجر به رشد اقتصادی شود.

<sup>6</sup> - «علل عقب‌ماندگی و توسعه ناموزون سرمایه داری»، جان ویکز و الیزابت دور، ویژه نامه نظم نوین (4).

بدین ترتیب پل باران در رابطه با علل عقبماندگی ابتدا مسأله استعمار را مطرح می‌کند و در رابطه با آن مسأله خروج مازاد اقتصادی از کشورهای مستعمره برای وی به عامل اصلی عدم انباشت سرمایه در این کشورها تبدیل می‌گردد. در این زمینه باران مکرراً گوشزد می‌کند که مانع اصلی انباشت سرمایه در کشورهای عقبمانده و بویژه مستعمرات، همانا تصاحب قسمت عمده‌ای از مازاد اقتصادی این کشورها توسط کشورهای سرمایه داری اروپاست. هر چند که خود باران نیز به اجتناب ناپذیر بودن این پویا از نظر تاریخی واقف است لیکن همواره با عباراتی چون «اگر»، «شاید» و «ممکن بود» و غیره یادآور می‌شود که در صورتی که این مازاد از کشور عقبمانده خارج نمی‌شد می‌توانست به شکوفائی سرمایه داری در این کشورها منجر شود. پل باران سپس در مسیر اثبات تز فوق درباره اهمیت استعمار و غارت به دو نمونه مشخص هندوستان و ژاپن می‌پردازد و پویا تحول تاریخی هر یک را بررسی کرده و با یکدیگر مقایسه می‌کند.

در مورد هندوستان باران، عمدتاً بر اثرات مخرب استعمار انگلیس بر صنایع بافندگی و محلی هند و ثروت خارج شده از هندوستان و همچنین بر درهم شکستن ساخت تولیدی هندوستان تأکید می‌ورزد. باران پس از تأکید بر اینکه استعمار انگلیس ساخت انتگره تولیدی هند را از میان برد بدون اینکه چیزی بجای آن گذارد، می‌نویسد:

«بدین ترتیب حکومت بریتانیا در هند بطور مستقیم تمام نسوج و اساس جامعه هند را متلاشی کرد. سیاست ارضی و مالیاتی‌اش اقتصاد روستائی هند را از بین برد و بجایش مالک و صراف مفتخوار را جانشین کرد. سیاست بازرگانی‌اش هنرها و صنایع و هندی را ویران کرد و بجایش شهرهای مخروبه و کثیف هندی را ایجاد کرد که از میلیونها گدای مریض و گرسنه پر شده بود. سیاست اقتصادی‌اش تمامی صنایع بومی را از هم پاشید و محترکین، تاجران خرده پا و انواع کوسه ماهی‌ها را به سر کار آورد تا اندک وسیله معاش مردم جامعه در حال تلاشی را هم از دستشان خارج کنند».

در مقابل این بینش دو سؤال پیش می‌آید:

اولاً مگر قرار بوده است که تحولاتی که ناشی از استعمار و برقراری روابط سیاسی و اقتصادی میان جوامع اروپائی و سایر نقاط جهان بوجود می‌آید، همراه با عادلانه‌تر شدن مناسبات اجتماعی صورت گیرد. به عبارت دیگر مگر گذار از سرمایه داری سوداگر به سرمایه داری صنعتی و انقلابات صنعتی در کشورهای اروپائی با از بین رفتن ستم طبقاتی و برقراری جامعه‌ای بدون «گدای مریض و گرسنه» و «تاجران و محترکین و کوسه ماهی‌ها» انجام شده است؟ (نگاه کنید به: «وضع طبقه کارگر در انگلستان») آیا پل باران مدعی است که جامعه هند پیش از نفوذ استعمار انگلیس جامعه‌ای عادلانه و بدون فقر و ستم طبقاتی بوده است؟

سؤال دوم این است که حال که استعمار هند «ساخت تولیدی انتگره هندوستان» و «خودکفائی روستائی» این جامعه را از بین برده است، آیا واقعاً هیچ چیز جای آن نگذارده است؟ به عبارت دیگر ساخت اقتصادی - اجتماعی هند که در اثر استعمار انگلیس دچار تحول و دگرگونی می‌شود، پس از آن در چه مسیری سیر کرده است و امروزه دارای چه ساخت مشخصی است؟ به عنوان مثال آیا اقتصاد هند بر مبنای صدور تک محصولی صادرات به حیات خود ادامه داده است یا به شکل دیگری در بطن نظام جهانی سرمایه داری تکامل یافته است؟ آیا مناسبات سرمایه داری و انباشت سرمایه در هندوستان تحت چه شکلی انجام شده است و رابطه این مناسبات با شیوه‌های تولید ماقبل سرمایه داری چگونه است و این رابطه چگونه توسط نظام بین‌المللی سرمایه داری مشروط می‌گردد؟...

در رابطه با سؤال اول، پاسخ پل باران دوپهلوست. از يك سو، اگر مطالعه باران را از نظر متدولوژی تحليل مورد بررسی قرار دهیم باید بگوئیم که متدولوژی وي چنین القا می‌کند که پاسخ وي به سؤال اول مثبت باشد. به عبارت دیگر، زمانی که ما تأثیر استعمار را بر يك کشور بررسی می‌کنیم، بدون اینکه از ساخت قبلي و فعلي آن صحبت بکنیم و علاوه بر آن از «منحرف شدن سیر طبیعی جامعه» حرف می‌زنیم و همچنین وجود «گدایان مریض» و «مفتخواران و کوسه ماهی‌ها» را به این «انحراف در سیر طبیعی» که ناشی از استعمار است نسبت می‌دهیم، خود بخود این فرض پیش می‌آید که گویا اولاً جامعه هند قبل از استعمار جامعه‌ای عادلانه و بدون «گدای مریض» بوده است و ثانیاً اگر این جامعه سیر «طبیعی» خود را طی می‌کرد (یعنی اگر استعمار وجود نداشت، یعنی اگر سرمایه داری در اروپای غربی وجود نداشت، و یعنی اگر مثلاً هندوستان خود کشوری استعمارگر بود و...) می‌توانست از شر این مصائب اجتماعی، که در حقیقت بیشتر ناشی از شیوه تولید غالب است تا ناشی از استعمار، رها شود. آیا لازم به گفتن است که تمام این بینش نتیجه عدم پرداختن به ساخت اقتصادی - اجتماعی مشخص جامعه هند و احتراز از کاربرد مفاهیمی چون شیوه تولید و مناسبات طبقاتی است؟ پل باران هیچ گاه برای ما روشن نمی‌کند که همان «صنایع شکوفائی» که در زمینه‌های نساجی و بافندگی و هنری در هند وجود داشت، چگونه و تحت چه مناسباتی بوجود آمده بودند و نیز نمی‌گوید که آیا وضع آن دهقانی که در «روستاهای خودکفای» هند به کشاورزی می‌پرداخت بهتر از «گدای گرسنه» شهرهای امروزی هند بوده است و یا کم و بیش مشابه آن بوده است؟

از سوي دیگر در رابطه با سؤال اول پل باران به صراحت می‌گوید: «بحث در این زمینه که آیا هند می‌توانست با منابع عالی طبیعی خود و با امکانات نیروی انسانی که دارد، امروزه اقتصادی توسعه یافته [بخوان: سرمایه داری کلاسیک] داشته باشد بی‌فایده است». پس بدین ترتیب روشن است که از نظر تاریخی چنین امکانی منتفی است. لیکن همانطور که گفتیم متدولوژی پل باران که مبتنی بر آن وي به «انحراف» سیر طبیعی هندوستان اشاره می‌کند، خودبخود امکان وجود «سیر طبیعی» را از نظر تاریخی مردود نمی‌شمارد و وي عملاً در تحلیل، همان «اگرهای» ضد تاریخی را مبنای قضاوت‌های عمدتاً اخلاقی خود از اثر استعمار بر جامعه هند قرار می‌دهد. (شکی نیست که حتی در چنین برخوردی هم ناچاراً به بسیاری از واقعیت‌ها اشاره می‌شود).

در رابطه با سؤال دوم پل باران تقریباً هیچ عنصر تئوریکي در اختیار ما نمی‌گذارد. به عبارت دیگر ما در کار باران با ساخت ویژه‌ای که از دوران استعمار انگلیس بر هندوستان غالب می‌گردد و آن را به سوي شکلي از «سرمایه داری پیرامونی» سوق می‌دهد روبرو نیستیم، بلکه بیشتر اثرات مخرب استعمار را بر «اقتصاد هند» (و نه «ساخت اقتصادی هند») مشاهده می‌کنیم. به عبارت دیگر اگر بپذیریم که استعمار، اولین شکل روابط «بین‌جامعه‌ای» میان کشورهای اروپائی و سایر نقاط دنیاست، باید نشان دهیم که این روابط بین‌جامعه‌ای چگونه به ساخت جدیدی در کشورهای پیرامونی و مستعمرات تبدیل می‌گردد. در واقع بقول جان ویکز و الیزابت دور این درست است که مفهوم شیوه تولید از تحلیل‌های پل باران غایب است و وي مسأله غارت و استعمار را عمده می‌کند و باز این نیز درست است که «رابطه استثمار رابطه‌ای میان کشورها نیست، بلکه رابطه‌ای میان طبقات است»، لیکن نقطه ضعف باران تأکید بر مسأله غارت و استعمار نیست، بلکه ندیدن این غارت در روابط ساختی و طبقاتی است. به عبارت دیگر برای احتراز از این انحراف در بینش پل باران راه حل آن نیست که مسأله استعمار را (که بهر حال دارای جنبه‌ای ملی و «بین‌جامعه‌ای» است و نه صرفاً رابطه‌ای بین طبقات اجتماعی) به کناری گذاریم و در عوض از مفاهیمی چون «همزیستی شیوه‌های تولید» در تعریف

کشور توسعه نیافته استفاده کنیم. به عبارت روشن تر، مسأله آن است که دقیقاً روابط استعمار بین‌الجامعه‌ای را در قالب ساخت‌های اقتصادی و اجتماعی و اثرات متقابل این ساخت را بر استعمار و بالعکس تبیین نماییم. اگر از یک سو مسأله استعمار و غارت را عمده کنیم. در این صورت نمی‌توانیم پی ببریم که چرا استعمار در نقاط مختلف جهان (کشورهای «پیرامونی») اشکالی به این حد متنوع بخود می‌گیرد: اشکالی که در واقع محصول اثرات متقابل ساخت اقتصادی - اجتماعی جوامع بر استعمار است. (مستعمرات آمریکای لاتین را با هندوستان مقایسه کنید). ولی در عین حال از سوی دیگر عمده کردن مسأله ساخت اقتصادی - اجتماعی هر منطقه از جهان نیز بدون رجوع به روابط «بین‌الجامعه‌ای» که در آغاز عصر سرمایه داری به شکل استعمار مطرح می‌گردد، ممکن است ما را به تبیین‌هایی از نوع جان ویکز و الیزابت دور رهنمون شود. دور باطل این تحلیل‌ها در این نهفته است که از یک سو عنوان می‌شود که شیوه تولید سرمایه داری در کشورهای توسعه نیافته بدلیل وجود شیوه‌های تولید ماقبل سرمایه داری قادر به بسط خود نیست و به ناچار با این شیوه‌های تولید ماقبل سرمایه داری همزیستی دارد؛ از سوی دیگر اگر سؤال شود که چرا شیوه‌های تولید پیش سرمایه داری همچنان به حیات خود ادامه می‌دهند، پاسخی که دریافت می‌کنیم، آن است که «زیرا سرمایه داری قادر به جذب آنها نیست».<sup>7</sup> یعنی در حقیقت به پاسخی می‌رسیم که در واقع نقطه حرکت و صورت مسأله ما بود.

پل باران از سوی دیگر به مسأله توسعه ژاپن می‌پردازد و علل توسعه آن و ورود این کشور را به جرگه کشورهای سرمایه داری «مرکزی» ناشی از چهار عامل می‌داند:

- 1- عدم وجود استعمار در این کشور و حرکت مستقل آن؛
  - 2- عدم در اختیار داشتن منابع مورد توجه غرب؛
  - 3- ظهور آمریکا در صحنه بین‌المللی و تناقضات میان امپریالیست‌ها؛
  - 4- رونق صنایع کشتی‌سازی و ارتباطات و اسلحه‌سازی برای نجات ملی.
- جالب این جا است که در مورد ژاپن که عامل استعمار در آن نفوذی نداشته است، پل باران ناچاراً بیشتر به شرایط داخلی این کشور پرداخته است و مسائلی چون انباشت قابل ملاحظه سرمایه در دست تجار، حرص جمع‌آوری پول، انقلاب می‌جی و وجود دولتی که امکان رشد سرمایه داری را فراهم آورد، پرداختن فنودالها به خرید سهام و فعالیت‌های مانو فاکتوری و بالاخره گذار از سرمایه داری سوداگر به سرمایه داری صنعتی به برکت حکومت می‌جی را مطرح می‌کند. سؤالی که می‌توان مطرح کرد آن است که چرا در مورد هندوستان نیز چنین تحلیلی از شرایط داخلی آن صورت نگرفته است. لیکن پاسخ این سؤال در رابطه با بینش پل باران کم و بیش روشن است: زیرا در مورد هندوستان که نفوذ استعمار در آن وجود دارد، این عامل (استعمار) تبدیل به تنها تبیین‌گر موقعیت اقتصادی - اجتماعی هند می‌گردد و تنها در مورد ژاپن که چنین عاملی وجود ندارد، باران ناچاراً به شرایط داخلی و سطح انباشت سرمایه و مسأله دولت می‌پردازد. به عبارت دیگر در جایی که استعمار وجود دارد باران گویا نیازی به بررسی شرایط داخلی نمی‌بیند و عامل استعمار را برای تبیین پویای تاریخی مستعمرات کافی می‌داند. پس چنانکه ملاحظه می‌شود انحراف متدولوژیکی باران یعنی تحلیل شرایط داخلی در یکی و نپرداختن به شرایط داخلی در دیگری، ناشی از بینش وی درباره اهمیت استعمار و عمده کردن مسأله خروج مازاد اقتصادی از جوامع مستعمره است.

ج) - زمانی که باران به موقعیت هر یک از بخش‌های یک اقتصاد مستعمراتی می‌پردازد، نکات و عناصر بسیار مفیدی را برای ساختن تئوری‌ای در باب دینامیزم اقتصادهای مستعمراتی

<sup>7</sup> - علل عقب‌ماندگی و...، جان ویکز و الیزابت دور، ص 26.

در اختیار می‌گذارد. هر چند که تحلیل باران در فصول آخر کتاب خود نیز، مانند قسمت‌های قبلی آن، دارای بافت تئوریک مشخصی نیست، لیکن مطالعات تجربی وی در خصوص بخش‌های اقتصادی موجود در کشورهای عقب‌مانده از تیزبینی و موشکافی خاصی برخوردار است. پل باران بطور کلی يك اقتصاد عقب‌مانده را به دو بخش عمده قسمت می‌کند: بخش کشاورزی و بخش غیر کشاورزی؛ و معتقد است اکثریت جمعیت کشورهای عقب‌مانده در حقیقت در بخش کشاورزی فعالیت دارند. وی سپس در درون بخش غیر کشاورزی نیز چهار بخش دیگر تشخیص می‌دهد:

1- واسطه‌ها و انواع فعالیت‌های غیر تولیدی

2- صنایع داخلی

3- صنایع خارجی

4- بخش دولتی

همانطور که قبلاً گفته شد پل باران رشد و توسعه اقتصادی را عمدتاً ناشی از حجم و چگونگی استفاده از مازاد اقتصادی (در اشکال متفاوت آن) می‌داند و در مورد کشورهای عقب‌مانده نیز وی سعی می‌کند بیشتر چگونگی استفاده از مازاد اقتصادی را در هر يك از بخش‌های فوق‌الذکر بررسی کند و به تحلیل بن‌بست‌های رشد اقتصادی در کشور عقب‌مانده دست یابد.

### بخش کشاورزی

در این بخش به نظر پل باران شیوه «زندگی» فئودالی مسلط است و مازاد اقتصادی استخراج شده از کشاورزی به نحوی مصرفانه خرج می‌شود و به حوزه سرمایه‌گذاری (چه در کشاورزی به خاطر مخاطرات آن و چه در صنایع به خاطر موانع مختلف آن) وارد نمی‌شود. در رابطه با اصلاحات ارضی، پل باران معتقد است که برخلاف تصور رایج اصلاحات ارضی و از بین بردن مالکیت بزرگ ارضی و تقسیم ارضی نمی‌تواند به رکود کشاورزی کمکی کند و بازده آن را افزایش دهد و هر چند که ممکن است در کوتاه مدت درآمد روستائیان را بالا برد لیکن در درازمدت با افزایش جمعیت روستایی و ثابت ماندن بازده روستایی (بدلیل عدم امکان کار برد تکنولوژی در ساخت خرده مالکی) درآمد روستائیان ثابت مانده و یا حتی نزول می‌کند. از سوی دیگر رکود و ایستایی بازده کشاورزی خود رشد شهری و صنعتی را نیز محدود می‌کند.

سپس پل باران پویش تحول کشاورزی در کشورهای پیشرفته را مورد بررسی قرار می‌دهد و به درستی اشاره می‌کند که در این کشورها در حقیقت این پویایی صنعتی بود که دگرگونی روستایی را بوجود آورد: به این صورت که با جذب مازاد نیروی کار روستایی در صنایع و نیز رشد شهری و در نتیجه افزایش تقاضا برای محصولات کشاورزی زمینه سرمایه‌گذاری در کشاورزی و افزایش درآمد سرانه در روستا فراهم آمد.

پل باران معتقد است که موفقیت اصلاحات ارضی که از نظریات لیبرال نشأت گرفته است بستگی تام به شرایطی دارد که در آن انجام می‌شود و با توجه به شرایط «فئودال کمپرادوری» در کشورهای عقب‌مانده، این اصلاحات تنها باعث رکود بیشتر زندگی اقتصادی روستایی می‌شود. لیکن بهر حال پل باران معتقد است که بخاطر از بین بردن مالکیت بزرگ ارضی و نیز بخاطر بوجود آوردن زمینه اجتماعی و روانی که راه حل مشکلات کشاورزی را در آینده همواره می‌سازد، اصلاحات ارضی امری اجتناب‌ناپذیر است.

**تجار، بازرگانان، رباخواران و سوداگران و واسطه‌ها**

این حوزه از فعالیت، از يك سو شامل واسطه‌های روستایی است که با قرض دادن به روستائیان و تسلط بر شرایط مبادله محصولات کشاورزی سودهای کلانی بدست می‌آورند و از

سوي ديگر شامل واسطه‌ها و تجار و «لومپن» بورژوازي شهري است که با بهره برداري از تورم مزمن و بازار سپاه و انحاء گوناگون تجارت، سود بسيار زيادي تحصيل مي‌کنند. هر چند که اين نوع فعاليت‌ها در مراحل اوليه رشد سرمايه داري در کشورهاي پيشرفته نیز وجود دارد، ليکن تعداد و حوزه‌هاي فعاليت آنها در کشورهاي عقب‌مانده به مراتب بيشتري و وسيع‌تر است و از سوي ديگر اين حوزه از فعاليت‌ها به روي انواع و اقسام قشرهاي اجتماعي گشوده است و مرتب بر تعداد آنها نیز افزوده مي‌شود.

مهمترين مسأله‌اي که باران در اين زمينه مطرح مي‌کند آن است که مازاد اقتصادي را که «لومپن» بورژوازي تصاحب مي‌کند در حکم انباشت سرمايه نيست، يعني اين مازاد در بخش صنايع بکار نمي‌افتد بلکه اين بورژوازي اکثراً ترجيح مي‌دهد، بخاطر سودهاي کلان، در حوزه گردش کالاها باقي بماند و به بورس بازي از انواع و اقسام خود مشغول شود. به نظر پل باران اين قسمت از مازاد علاوه بر اينکه به هدر مي‌رود در واقع باعث از بين رفتن نيروي عظيم خلاقه انساني نیز مي‌شود.

به قول باران اين وضعيت به مرحله سوداگري در اقتصادهاي پيشرفته شباهت دارد که در آنجا نیز کوشش مي‌شد سرمايه از حوزه گردش کالاها خارج نشود. ليکن در کشورهاي پيشرفته (سرمايه داري «مرکزي») حرکت سرمايه از بخش گردش به حوزه توليد به تدريج رخ داد و زمينه انقلابات صنعتي و مالا سرمايه داري صنعتي رقابتي فراهم آمد. در رابطه با اين موضوع پل باران معتقد است که موانع عمده بر سر راه رشد کشورهاي عقب‌مانده موانعي است که بر سر راه خروج سرمايه سوداگر از حوزه گردش و ورود آن به حوزه توليد وجود دارد.

«مطمئناً کشورهاي عقب‌افتاده امروزي از اين نظر با مراحل نخست توسعه سرمايه داري در اروپاي غربي يا ژاپن، که نيروهاي قدرتمند بر آن بودند تا از خروج سرمايه از جريان گردش پول جلوگیری کنند، وجوه مشتركي دارند و با اين حال در کشورهاي اروپايي و ژاپن به مرور زمان، دور شدن سرمايه از بخش تجارت و رفتن آن به بخش صنعت تکميل شد. اما وجه تمايز بارز اين موقعيت با تاريخ گذشته کشورهاي سرمايه داري پيشرفته، وجود موانع وحشتناكي است که از ورود سرمايه‌هاي انباشته شده تجاري به توليد صنعتي جلوگیری مي‌کند».

شايد اين نکته مهمترين اشاره باران به موقعيت سرمايه داري «پيراموني» باشد: يعني مسأله موانع گذار از مرحله سوداگري به مرحله صنعتي در کشورهاي توسعه نيافته. بعداً به اين نکته بيشتري خواهيم پرداخت.

### بخش صنايع داخلي

پل باران معتقد است که صنعت براي توسعه خود وابسته به عواملی است که خود ايجاد مي‌کند يعني با از بين بردن صنايع کوچک و تمام روابط مبادلاتي ساده، «بازار داخلي» را براي خود بوجود مي‌آورد. اين روند در اقتصادهاي پيشرفته و حتي در کشورهاي عقب‌مانده اتفاق افتاده است، ليکن تفاوت در اينجاست که در کشورهاي عقب‌افتاده روابط قبلي جابجاي شده‌اند ولي نه در ازاي ايجاد يك «بازار داخلي»، بلکه در ازاي «بازار داخلي کشورهاي جلو افتاده». در واقع بازارهاي داخلي کشورهاي عقب‌مانده «زائده‌اي است» از اقتصاد پيشرفته. رشد بازار داخلي اين کشورها و در عين حال توسعه صنعتي در کشورهاي پيشرفته موجب مي‌شد که تقاضاي کالاهاي ساخته شده صنعتي در کشورهاي عقب افتاده افزايش يابد و اين کالاها به راحتی از کشورهاي پيشرفته به قيمتي بسيار ارزانتر وارد شود. بدین ترتيب سرمايه گذاري در صنايع مشابه، در داخل کشور سودآور نبود و چون سرمايه گذاري بدنبال خود سرمايه گذاريهاي جديدي را مي‌آورد، پس به

طریق اولی رشته‌های مختلف صنعتی نیز بوجود نیامد. اندک بودن سرمایه گذاری متقابلاً بازار داخلی را هم محدود می‌کند.

علیرغم این پل باران در تحلیل خود به پویای صنعتی شدن در توسعه نیافتگی نیز واقف است و می‌گوید در بعضی موارد نیز صنایع برای تولید همان کالاهایی که از خارج وارد می‌شد ایجاد شدند (صنایع جایگزینی واردات). حجم محصول این صنایع حداکثر معادل تقاضای مؤثر داخلی بود و از آنجا که این صنایع نیازمند سرمایه گذاری‌های عظیمی بود، اغلب به توسط وام‌های خارجی صورت می‌گرفت (البته پل باران واقف است که در کشورهای نفت‌خیز لزومی به این وام‌های خارجی نیست و درآمد عظیم ناشی از صدور نفت پشتوانه مناسبی برای این نوع صنایع است). پل باران در این مورد معتقد است که تأثیر این صنایع بر ساخت اقتصادی بسیار کم است و چون میزان سرمایه گذاری برای ایجاد آنها زیاد است ادامه این روند غیرممکن می‌گردد.

در این مورد پل باران در واقع به پویای صنایع جایگزینی واردات کم بها داده و نمی‌توانسته است مثلاً پویایی که امروزه در برزیل و آرژانتین شاهد آن هستیم، یعنی ادامه روند صنعتی شدن علیرغم افزایش قروض خارجی، را پیش بینی نماید. در واقع محدودیت و بن‌بست‌های این پویای نه وام‌های خارجی و منابع ارزی بلکه همانطور که خود باران نیز اشاره می‌کند «محدودیت بازار داخلی و کمی تقاضای مؤثر برای کالاهای صنعتی» است.

معذالك مسأله بن‌بست‌ها و ویژگی‌های روند صنعتی شدن در کشورهای توسعه نیافته امروز، در واقع بسیار پیچیده‌تر از آن است که پل باران در نظر داشته است. در حقیقت کلید این مسأله را باید در ماهیت صنایع جایگزینی واردات جستجو کرد. چنانکه از نام این صنایع پیداست، تولید این صنایع به منظور جایگزین کردن کالاهایی صورت می‌گیرد که قبلاً وارد شده است و می‌دانیم که کالاهای وارداتی کالاهایی بودند که در کشورهای مرکزی و با تکنولوژی پیشرفته تولید می‌شدند. لذا علاوه بر اینکه باید گفت این صنایع بر مبنای صرفاً بازار داخلی کشورهای توسعه نیافته شکل می‌گیرند از سوی دیگر باید افزود که بطور کلی روند صنعتی شدن در کشورهای «پیرامونی» به شدت توسط «بازار بین‌المللی سرمایه داری» مشروط و معین می‌گردد. به عبارت دیگر روند صنعتی شدن در اروپای غربی در شرایطی صورت گرفت که این کشورها با بازار سازمان یافته بین‌المللی روبرو نبودند و آزادانه از بازارهای خارجی بهره برداری می‌نمودند، در حالیکه در شرایط امروز، صنعتی شدن کشورهای «پیرامونی» علاوه بر اینکه بر مبنای جایگزینی واردات (کالاهای صنعتی) صورت می‌گیرد، در مرحله انحصاری سرمایه داری یعنی در مرحله پایان تقسیم سرزمین‌ها و بازارهای جهان اتفاق می‌افتد. پس باید گفت که هر چند صنعتی شدن کشورهای توسعه نیافته امری کاملاً قابل تصور است، لیکن این روند در شرایط تاریخی و بین‌المللی کاملاً متفاوتی صورت می‌گیرد و توسط آن مشروط و محدود می‌گردد.

از سوی دیگر باران معتقد است که از آنجا که صنایع داخلی در کشورهای توسعه نیافته تماماً به کمک شیوه‌های حمایتی (Protectionist) بر بازارهای داخلی چیره می‌شوند، جنبه انحصاری را تشدید کرده مانع توسعه بیشتر ضایع می‌شوند و با قیمت‌گذاری انحصاری و شیوه تولید خاص خود، توسعه بعدی صنعتی را نیز محدود می‌سازند. بدین ترتیب صنایع «انحصاری» از یک سو تداوم مرحله سوداگری را طولانی‌تر کرده زیرا جذب سرمایه و نیروی کار را از حوزه گردش به حوزه تولید موجب نمی‌شود و از سوی دیگر بازاری برای محصولات کشاورزی فراهم نمی‌کند و نیروی کار مازاد کشاورزی را جذب نمی‌کند و به نوبه خود کالاهای ارزان برای روستا تولید نمی‌کند و در حقیقت کشاورزی را مرتباً به سمت خودکفائی و حتی پائین‌تر از آن سوق می‌دهد.

«بدین صورت در اغلب کشورهای توسعه نیافته، سرمایه داری پیچ و خم‌های ویژه‌ای داشته است و پس از آنکه ناراحتی‌های دوران طفولیت را پشت سر گذاشته، به فیض قدرت جوانی نرسیده و زود هنگام با صور حزن انگیز کبرسن و زوال دم‌ساز گشته است. به خصلت رکودی جامعه ماقبل سرمایه داری، تمامی اثرات محدود کننده سرمایه داری انحصاری نیز افزوده شده است. مازاد اقتصادی که در کشورهای عقب‌مانده به چنگ انحصارگران می‌افتد برای مقاصد تولیدی بکار گرفته نمی‌شود، به مؤسسات خود آنها بر نمی‌گردد، به توسعه مؤسسات دیگر هم کمک نمی‌کند، بلکه از طریق سهام به خارج انتقال داده می‌شود و اینان چون اشرافیت صاحب اراضی از آن استفاده می‌کنند، و صرف زندگی پرتجمل دریافت کنندگانش می‌شود، به کمک آن ساختمانهای مسکونی در روستا و شهر بنا می‌گردد، حقوق خدمتکاران پرداخت می‌شود، اسراف در مصرف بیشتر می‌شود و غیره. بقیه این پول صرف سرمایه گذاری برای خرید زمین جهت اجاره دادن، انواع و اقسام عملیات تجاری و رباخواری و احتکار می‌شود. و بالاخره مبالغ هنگفتی از این وجوه به خارج منتقل می‌شود تا برای جلوگیری از کاهش ارزش پول داخلی و یا تضمین زندگی صاحبان آن در صورت بروز آشوب و طغیان‌های اجتماعی، مورد استفاده قرار گیرند».

در این جا نیز پل باران اشاره به خصلت سوداگرانه اقتصادهای توسعه نیافته دارد و تصویر درستی از چگونگی استفاده از مازاد اقتصادی توسط «بورژوازی صنعتی» بدست می‌دهد. البته شاید بتوان گفت که در این نکته هم پل باران، مانند سایر موارد، تا حدی به مسأله خروج مازاد بیش از حد بها داده است و می‌توان گفت که این خروج تا حد زیادی بستگی به حجم مازاد و شرایط بورس بازاری و تجارت در داخل کشور دارد و در کلیه موارد لزوماً رقم بالایی را تشکیل نمی‌دهد. از سوی دیگر در اقتصادهایی که این رقم نیز چشمگیر است (عربستان سعودی)، مازاد اقتصادی در خارج از کشور تماماً به مصرف «اسراف‌آمیز» و تجملی نمی‌رسد، بلکه قسمتی از آن نیز در قطب‌های جهانی انباشت سرمایه بکار گرفته می‌شود.

### بخش صنایع خارجی

منظور از این بخش، صنایعی است که مستقیماً با سرمایه گذاری‌های خارجی و برای بهره برداری از برخی از منابع کشور عقب‌مانده ایجاد می‌شود. این مفهوم شباهت زیادی به مفهوم «جزیره اقتصادی» (enclave) دارد که توسط برخی از محققین آمریکایی لاتین از جمله ف. ه. کاردوزو بکار گرفته می‌شود.

خصلت اصلی این صنایع در نظر پل باران آن است که مازاد آنها عمدتاً به خارج از کشور منتقل می‌شود. پل باران اثرات متفاوت این بخش را در سه محور زیر بررسی می‌کند:

1- اهداف سرمایه گذاری خارجی

2- اثر مستقیم بر سایر بخشهای اقتصادی

3- اثرات کلی‌تر این فعالیت‌ها بر سیستم اقتصادی

در رابطه با مسأله اول پل باران متذکر می‌شود که هدف اصلی این سرمایه گذاری‌ها تولید موادی برای صدور به کشور مادر است. بعد از مدتی، ادامه فعالیت‌های شرکت‌های خارجی دیگر نیازی به سرمایه گذاری خارجی ندارد و در حقیقت ادامه حیات آن با قسمتی از سودهای حاصله تأمین می‌شود. خاصیت اصلی این بخش آن است که مازاد اقتصادی حاصله در این بخش عمدتاً اثری در رشد اقتصادی ندارد زیرا به خارج از کشور منتقل می‌شود.

در رابطه با اثرات فعالیت‌های جاری و مستقیم این شرکت‌ها بر اقتصاد کشور عقب‌مانده پل باران اشاره می‌کند که اولاً بکارگیری نیروی کار در این صنایع نسبت به نیروی کار فعال کشور درصد بسیار کوچکی را تشکیل می‌دهد:

ونزوئلا	نفت	2% نیروی کار کشور
شیلی	مس	8% نیروی کار کشور
بولیوی	قلع	5% نیروی کار کشور
خاورمیانه	نفت	34% نیروی کار کشور

از سوی دیگر دستمزدهای پرداخت شده نیز به هیچ وجه اثر محسوسی بر گسترش بازار مصرف داخلی ندارد و در ثانی بسیاری از مواد مصرفی کارکنان و کارگران این شرکت‌ها نیز از خارج وارد می‌شود.

در رابطه با این مسأله نظریات لیبرال اغلب با محاسن سرمایه‌گذاری‌های خارجی تأکید کرده و اثرات جنسی آن را (ایجاد جاده، راه‌آهن و پرداخت دستمزد و غیره) و منافی که از حق امتیازات و غیره به کشورهای عقب‌مانده تعلق می‌گیرد جزو محاسن این سرمایه‌گذاری‌ها مطرح می‌سازند. باران در پاسخ به این نظریات به اثرات مخرب استخراج معادن و بهره‌برداری فشرده از زمین‌های زراعی اشاره کرده و نیز اثرات جنبی و پرداخت‌های دستمزدی را ناچیز می‌شمارد. باران از سوی دیگر به تکی محصولی شدن این اقتصادها بر اثر بهره‌برداری از برخی از منابع آنها و نیز به جبران‌ناپذیر بودن اتمام منابعی چون نفت اشاره می‌کند.

در رابطه با اثرات غیرمستقیم سرمایه‌گذاری‌های خارجی بر سیستم اقتصادی پل باران در عین حال به نظریات لیبرال درباره محاسن جنبی فعالیت شرکت‌های خارجی نیز برخورد می‌کند. باران معتقد است که اصولاً کارهای جنبی از قبیل ساختن بنادر، جاده‌ها، فرودگاهها و غیره می‌تواند بطور بالقوه شرایط پیشرفت اقتصادی و تأمین حداقلی از زیرساخت‌ها را فراهم آورد. این پروژه‌ها بطور بالقوه امکانات سرمایه‌گذاری‌های محلی را افزایش می‌دهد. در حقیقت این همان چیزی است که در اقتصاد با نام «صرفه‌جویی‌های خارجی» می‌شناسیم و منظور از آن اینست که سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها، هزینه‌های خارجی شرکت‌ها کاهش را کاهش داده زمینه سرمایه‌گذاری بیشتر را فراهم می‌آورد.

درباره امکان و چگونگی استفاده از این «صرفه‌جویی‌های خارجی» بالقوه، باران بدرستی اظهار می‌کند که این امر بستگی به گذار از سرمایه‌داری صنعتی در کشورهای عقب‌مانده دارد. در غیر این صورت این زیرساخت بصورت منابع بلااستفاده باقی مانده و تنها در خدمت شرکت‌های خارجی خواهد بود. «در واقع راه‌آهن و نیروگاهها نیستند که سرمایه‌داری صنعتی را بوجود می‌آورند، بلکه سرمایه‌داری صنعتی است که ایجادکننده این وسایل است».

## دولت

بطور کلی باران بدرستی یادآور می‌شود که منبع درآمد دولت‌ها در کشورهای عقب‌مانده بر حسب مورد، به دو شکل تأمین می‌گردد: یا بوسیله دریافت مستقیم ارزش خارجی در مقابل کالای صادراتی (نفت) و یا از طریق انواع مالیات‌ها و عوارض و حق امتیازات و امثالهم. باران برای بررسی وضعیت دولت‌ها در رابطه با فعالیت‌های اقتصادی، دولت‌های کشورهای عقب‌مانده را به سه گروه تقسیم می‌کند.

- 1- دولت‌های مناطق مستعمره (افریقا، آمریکای جنوبی، قسمتی از آسیا).
- 2- رژیم‌های کمپرادور (کشورهای نفت‌خیز به عنوان مثال)
- 3) دولت‌های تابع سیاست نیودیل New Deal (هند و اندونزی و برمه).

گروه اول دولتهائی هستند که در کشورهای سابقاً مستعمره، وجود دارند و منابع مالی آنها عمدتاً از محل مالیاتهایی که از صادرات مواد اولیه اخذ می‌کنند تأمین می‌گردد. مخارج این دولت‌ها عمدتاً توسط صادرات محدود شده و آن حجمی که سرمایه‌گذاری می‌شود اغلب برای کارهای بهداشتی و آموزشی که خود در خدمت صادرات مواد اولیه است صرف می‌شود. دولتهای کمپرادور، که پل باران عمدتاً نمونه کشورهای نفت‌خیز را در این دسته مطالعه می‌کند، دارای منابع ارزی شگرفی بوده و نسبت به گروه اول از امکانات به مراتب بیشتری در سرمایه‌گذاری‌ها برخوردارند.

به نظر باران اتلاف و اشتباهات و فساد و هزینه‌های روزافزون بوروکراتیک و نظامی از خصوصیات کلیه رژیم‌های کمپرادور است.

لیکن باران معتقد است که وجود منابع ارزی وافر در دست این دولت‌ها، کمک چندانی به رشد اقتصادی نکرده است و بقول وی قسمت اعظم این درآمدها به خاطر مصرف افراطی و اسراف به هدر می‌رود و منجر به رشد اقتصادی نمی‌شود.

با توجه به اینکه پل باران دولتهای شیلی و بولیوی که نیز جزو این گروه طبقه بندی می‌کند، بخوبی ملاحظه می‌شود که باران تلویحاً میان دو گروه از اقتصادهای مستعمراتی (کشورهای عقب‌مانده) و خاصه دولتهای مربوط به هر یک از این دو گروه تمایز قائل می‌شود: از یک سو به آن دولتهائی از کشورهای سابقاً مستعمره، اشاره می‌کند که اقتصادشان عمدتاً بر مبنای صادرات مواد اولیه (کشاورزی) قرار دارد (نوع اول دولتهای). و از سوی دیگر به دولتهائی اشاره می‌کند که در اقتصادهای «جزیره‌ای» وجود دارند (نفت، مس، قلع) که وی نام رژیم‌های کمپرادور بر آنها می‌گذارد.

درباره چگونگی استفاده از مازاد اقتصادی (بصورت درآمدهای ارزی مستقیم) در رژیم‌های کمپرادور، پل باران از یک سو به خروج قسمتی از این مازاد از کشور نظر دارد و از سوی دیگر به مخارج غیر مولد در داخل اشاره می‌کند و یادآور می‌شود که آن اندازه‌ای هم که صرف فعالیت‌های تولیدی می‌شود، عملاً در خدمت شرکت‌های خارجی است.

هر چند که در این مورد هم پل باران درباره علت عدم جذب درآمدهای ارزی در فعالیت‌های تولیدی، مسأله خصلت سوداگری سرمایه‌داری را در کشورهای عقب‌مانده مطرح می‌کند، لیکن همانطور که قبلاً هم گفتیم اثرات تحول‌دهنده و تسریع‌کننده این درآمدها را بر گسترش بازار داخلی و نهایتاً پویای صنایع جایگزینی واردات، مورد توجه قرار نمی‌دهد. بعبارت دیگر پل باران بطور کلی چگونگی گذار از سرمایه‌داری سوداگر به سرمایه‌داری صنعتی «پیرامونی» را، که خود جزئی از روند جهانی انکشاف سرمایه‌داری است، اساساً مورد توجه قرار نمی‌دهد (شاید به خاطر تاریخ نوشته‌های پل باران: 1956) و از تحلیل‌های وی چنین استنباط می‌شود که گویا مرحله سوداگری در سرمایه‌داری کشورهای عقب‌مانده امری همیشگی است و تغییر و تحول اندکی در آن صورت می‌گیرد.

معذالک مشاهداتی که پل باران بر اساس عینیات موجود در زمان خود انجام داده است، بسیار آموزنده است و تا حدی عناصر سیر آتی جریانات را در کشورهای عقب‌مانده در اختیار می‌گذارد:

«... اما چون ونزوئلا نظیر همه کشورهای توسعه نیافته سرمایه‌داری، هنوز مرحله سرمایه‌داری سوداگر را می‌گذارند، و چون با توجه به همه دلایلی که گفته‌ایم، سرمایه‌داران داخلی علاقه‌ای به سرمایه‌گذاری‌های صنعتی ندارند، چنین سرمایه‌گذاری را خارجیان، در تحت ولخرجی‌های دولت برای ایجاد «صرفه‌جویی‌های خارجی» انجام می‌دهند. با این حال سرمایه‌گذاری خارجی،

حتي اگر به بازار داخلي توجه داشته باشد، بيشتر کارخانه‌ها و دستگاههائي را برپا مي‌دارد تا براي رفع تقاضاي رو به ازدياد مردم، که حاصل مخارج دولتي است، کالاهاي مصرفي توليد کند.»

«اين بهبود [افزايش توليد کالاهاي مصرفي در داخل کشور] در موقعيت اقتصادي نه تنها تحرکي از آن خود بوجود نمي‌آورد، بلکه حتي نمي‌توان روي آن حساب کرد که محرک‌هاي اوليه را [صادرات نفت] نيز حفظ کند.» (تأکيدها از ماست).

در مورد دولت‌هاي نوع سوم، که پل باران آنان را به رهبري بورژوازي ملي نسبت مي‌دهد (هند، مصر و غيره)، مسأله تا حدي متفاوت از دو نوع ديگر مطرح مي‌شود. اين دولت‌ها عمدتاً بر اثر جنبش‌هاي توده‌اي به روي کار آمده‌اند و پس از رهائي ملي بر اثر رشد تضادهاي جامعه درگير يك مبارزه طبقاتي واقعي مي‌گردند. باران بدرستي معتقد است که پس از استقرار حکومت ملي در اين جوامع، ساخت اجتماعي رو به افتراق بيشتر رفته و عناصر نامتجانس اجتماعي زودتر قطب‌بندي مي‌شوند و تضادها شروع به رشد مي‌کنند. ماهيت طبقاتي جديد دولت در اين حالت در قطب مخالف جنبش‌هاي توده‌اي قرار مي‌گيرد و زمينه را براي برقراري «رژيم سابق» آماده مي‌سازد: نمونه پاكستان، فيليپين و کره جنوبي.

سرنوشت اين حکومت‌ها به نظر پل باران بستگي به قدرت سياسي و اقتصادي بورژوازي ملي، نوع رهبري آن، تصميماتش در از بين بردن فنودالها و عناصر کمپرادور و شرايط بين‌المللي امپرياليسم دارد. وي تناقضات موجود و تجزيه جنبش ملي در هندوستان را به نحو بسيار روشني تصوير مي‌کند:

«ائتلاف ملي که عامل اصلي قدرت گسترده حزب کنگره در روزگار مبارزه براي استقلال ملي بود، در حال حاضر رو به تجزيه مي‌رود. اين حزب گرچه هنوز از پشتيباني اکثريت عظيم قشرهاي مختلف جامعه برخوردار است، با مشکلات عظيمي براي تدوين، اتخاذ و اجراي برنامه‌هايي در زمينه احياي اقتصادي و اجتماعي روبروست. اين حزب که خواهان ترقي و توسعه سرمايه داري صنعتي است، جرأت نمي‌کند که به گروههاي صاحب ملک و املاک بتازد. مي‌خواهد نابرابري عظيم درآمد را تعديل کند، اما مایل به مداخله در کار بازرگانان و صاحبان پول نيست. مي‌خواهد وضعيت کارگران فقير را بهبود بخشد، اما از مخالفت گروههاي بازرگان مي‌هراسد. زمينه ضد امپريالستي دارد اما مي‌کوشد که سرمايه‌هاي خارجي را جلب کند. از اصول مالکيت خصوصي حمايت مي‌کند، اما به ملت و عده يك جامعه سوسيالستي را مي‌دهد. در حالیکه خود را از مخاصمه طبقات مخالف دور نگه مي‌دارد، صرفاً مرحله‌اي را منعکس مي‌کند که در جامعه هند مبارزه طبقاتي شروع شده است... حکومت اصلاً خرده بورژوازي که به خاطر چند بعدي بودن و شکنندگي بنيادهاي اجتماعي و محدوديتهاي ايدئولوژيکي‌اش که از اين مقوله ناشي مي‌گردد، نمي‌تواند يك رهبري واقعي در جريان نبرد براي صنعتي شدن داشته باشد، قدرت آنرا ندارد که آنچه را از همه مهمتر است به حرکت درآورد: دلگرمي و نيروهاي خلاق توده‌هاي عظيم مردم، جهت يورش به عقب‌ماندگي، فقر و رخوت کشور.»

شاید اين متن اجتماعي ترين قسمت تحليل‌هاي پل باران باشد و تنها جائي باشد که باران به روشني بر مشکلات ساختاري و طبقاتي در توسعه کشورهاي عقب‌مانده اشاره مي‌کند. ليکن در اين مورد هم پل باران، بدنبال برداشت تئوريک خود از مسأله مازاد اقتصادي و چگونگي استفاده از آن، متذکر مي‌شود که هر چند در د و نوع ديگر از دولت‌هاي مذکور، مازاد اقتصادي به هدر

می‌رفت و یا در خدمت ایجاد زیرساخت برای شرکت‌های خارجی بود، در مورد هند، اولاً مقدار این مازاد، که دولت عامل اصلی استفاده از آن است، بسیار اندک است و ثانیاً نحوه استفاده از آن که در برنامه‌های 5 ساله عمرانی هند مشاهده می‌شود قادر به تأمین رشد اقتصادی نیست. باران متذکر می‌شود که به حرکت درآوردن مازاد اقتصادی بالقوه در هندوستان بستگی به مبارزه با بازرگانان و مالکین ارضی دارد.

بدین ترتیب همانطور که قبلاً گفتیم، کلیه تحلیل‌های باران بر مبنای مازاد اقتصادی بنا شده است. حجم و چگونگی استفاده از مازاد اقتصادی بالفعل و مازاد اقتصادی بالقوه، به نظر باران تعیین کننده رشد اقتصادی است. باران با حرکت از این حکم تئوریک، تنها تا آنجا به مسائل اجتماعی و ساخت طبقاتی و تولیدی جوامع عقب‌مانده می‌پردازد، که به مسأله چگونگی استفاده از مازاد اقتصادی مربوط می‌شود.

پل باران در فصل آخر کتاب «اقتصاد سیاسی رشد» به استنتاجات مشخصی - که از پیش هم مطرح کرده بود - دست می‌یابد.

اول اینکه برخلاف نظر نوشته‌های غربی، مانع اصلی بر سر راه رشد کشورهای عقب‌مانده، چیزی است که وی مازاد اقتصادی بالفعل به حساب می‌آورد و آن سرمایه‌گذاری در امور تولیدی است، چرا که مازاد اقتصادی بالقوه از حجم بسیار زیادی برخوردار است لیکن بخاطر نحوه استفاده از آن - مصرف زیادی طبقات خاص، توسعه شدید کارهای غیر تولیدی و بوروکراسی، هزینه‌های نظامی، و خروج قسمت قابل ملاحظه‌ای از مازاد - نمی‌تواند منجر به رشد اقتصادی شود.

دوم اینکه، باز برخلاف بعضی از نظریه پردازان غرب: عدم رشد کشورهای عقب‌مانده ناشی از فقدان «کارفرمایان زبده و مبتکر و جسور نیست، بلکه شرایط موجود در کشورهای توسعه نیافته است». در این استدلال نیز تأکید باران بر خصلت سوداگرانه سرمایه داری در این کشورهاست.

سوم اینکه برخلاف نظر عده‌ای که علل عقب‌ماندگی را در وخامت شرایط مبادله و قیمت محصولات صادراتی جستجو می‌کنند، حتی در صورت بهبود شرایط مبادله و افزایش قیمت‌های مواد صادراتی (مثال نفت در خاورمیانه) باز چگونگی استفاده از این درآمد ارزی اهمیت عمده را دارد که این نیز به نوبه خود به نظر پل باران توسط خصلت سوداگرانه سرمایه داری در کشورهای عقب‌مانده مشروط می‌گردد.

با توجه به مطالبی که گفته شد جمع‌بندی خود را از بررسی نظریات پل باران بصورت زیر می‌آوریم:

1- نقطه حرکت پل باران در تحلیل توسعه نیافتگی از نظر تاریخی، پویش انباشت اولیه در کشورهای اروپای غربی است. وی استعمار را به مثابه اولین شکل از روابط «بین‌الجامعه‌ای» در دوره سرمایه داری سوداگر در نظر گرفته و آن را عامل اصلی عقب‌ماندگی جوامعی که استثمار در آن نفوذ داشته است می‌داند (مقایسه هند و ژاپن).

2- پل باران در تأکید بر روابط استعماری و غارت مستعمرات راه اغراق پیموده و اثرات متقابل ساخت اقتصادی - اجتماعی مستعمرات را بر پویش استعمار و غارت نادیده می‌گیرد. بدین ترتیب باران روابط «بین‌الجامعه‌ای» را در عصر سوداگری در حقیقت به شکلی یک جانبه (از جانب کشور استعمارگر) بررسی کرده و خصلت «بین‌الجامعه‌ای» بودن این روابط را نادیده می‌گیرد.

3- با حرکت از این نقطه باران به بحثی درباره مازاد اقتصادی (بالفعل و بالقوه) می‌پردازد و حجم و چگونگی استفاده از مازاد اقتصادی را بعنوان عامل تعیین کننده رشد

اقتصادی، در کشورهای عقب‌مانده مورد بررسی قرار می‌دهد. در این زمینه به نظر باران مسأله اصلی و مانع رشد در کشورهای عقب‌مانده نه حجم مازاد اقتصادی بلکه چگونگی استفاده از آن است.

4- در یافتن پاسخ این سؤال که چرا مازاد اقتصادی در این کشورها به این شکل که هست مصرف می‌شود، پل باران به یکی از عمده‌ترین نتایج خود در تحلیل عقب‌ماندگی می‌رسد و آن خصلت سوداگرانه سرمایه داری در کشورهای عقب‌مانده است.

لیکن باید گفت که این حکم که کشورهای توسعه نیافته در مرحله سرمایه داری سوداگر قرار دارند نباید این شبهه را پیش آورد که پس این کشورها هم همان سیر کشورهای سرمایه داری «مرکزی» را طی خواهند نمود و به مرحله سرمایه داری صنعتی رقابتی خواهند رسید. بلکه چنانکه گفته شد در این حالت غرض از کاربرد مفهوم سوداگری اشاره به یکی از خصلت‌های مهم مناسبات سرمایه داری در کشورهای توسعه نیافته است و نه به معنای تاریخی «دوره سرمایه داری سوداگر (مرکانتیلیسم)». از سوی دیگر نیز نباید این نتیجه را گرفت که کشورهای توسعه نیافته همواره در «مرحله سوداگری» خواهند ماند و صنعتی نخواهند شد، بلکه چنانکه مشاهده می‌گردد صنعتی شدن این کشورها نیز امری کاملاً ممکن است، لیکن باید توجه داشت که خصلت‌های سوداگرانه در دوره صنعتی شدن نیز و تا زمانی که شیوه‌های تولید ماقبل سرمایه داری در این کشورها از اهمیت قابل ملاحظه‌ای برخوردار است، به حیات خود ادامه می‌دهد.

5- پل باران در تحلیل خود از اقتصادهای توسعه نیافته عناصر با ارزشی در رابطه با بخش‌های مختلف این اقتصاد و ویژگی‌های هر یک در اختیار می‌گذارد. لیکن کار وی در این زمینه بیشتر تشریحی بوده و قالب تئوریک مشخصی ندارد. در این تحلیل‌ها پل باران عمدتاً از مفهوم شیوه تولید و مناسبات تولید که برای درک تحولات این کشورها حیاتی است استفاده نمی‌کند و به اشاره به برخی ویژگی‌های مکانیسم‌های کارکرد اقتصادی اکتفا می‌کند. به همین خاطر، یعنی به خاطر عدم پرداختی تئوریک به مناسبات تولید گوناگون در کشورهای توسعه نیافته و قانونمندی‌های حرکت و تحول هر یک از این مناسبات و خاصه عدم توجه به نیروهای اجتماعی منبعت از هر یک از این مناسبات تولید، پل باران قادر به ترسیم دورنمای توسعه و تحول کشورهای توسعه نیافته خاصه در رابطه با پویای صنعتی شدن در آنها، نیست.

6- پل باران با محور قرار دادن مسأله چگونگی استفاده از مازاد اقتصادی در تحلیل خود تنها تا آنجا به مسائل اجتماعی می‌پردازد که به اصطلاح روشنگر چگونگی استفاده از مازاد اقتصادی باشد. به همین خاطر تحلیل‌های باران در رابطه با نیروهای اجتماعی و مبارزه طبقات در کشورهای توسعه نیافته بسیار ناقص و نارساست تا جایی که در برخی جاها از مفاهیمی چون «بورژوازی ملی»، «دولت‌های کمپرادور» و غیره، بدون اینکه دید درستی از آنها ارائه دهد استفاده می‌کند.

7- بدین ترتیب کاربرد تحلیل‌های پل باران در شرایط امروز، که در واقع هدف ما بوده است بسیار محدود است. به زبان دیگر نمی‌توان از استنتاجات و بینش وی درباره چگونگی تحول و توسعه کشورهای توسعه نیافته استفاده کرد، بلکه چیزی را که از تحلیل‌های پل باران می‌توان مورد استفاده قرار داد، سلسله مسائلی است که وی در کارهای تشریحی خود مطرح نموده است. به بیان روشن‌تر مثلاً مسأله‌ای که پل باران درباره انواع فعالیت‌های غیر تولیدی، واسطه‌ها، «لومپن بورژوازی» و غیره مطرح می‌کند، به عنوان یک مشاهده قابل قبول است لیکن می‌بایست آنها را در رابطه با ساخت اقتصادی - اجتماعی کشورهای توسعه نیافته مورد تبیین تئوریک قرار داد و خصلت‌یابی نمود و یا مثلاً خصلت سوداگرانه‌ای که پل باران بدان اشاره می‌کند می‌باید در

چهارچوب شرایط ساختی و تاریخی توسعه کشورهای «پیرامونی» در بطن نظام جهانی سرمایه داری از نو تعریف نمود. پس چنانکه در آغاز نیز گفتیم، اهمیت کارهای پل باران تنها از حیث سلسله مسائلی است که وی با موشکافی بسیار بررسی کرده است و نه از حیث تبیینات تئوریک و استنتاجات وی. زیرا کارهای وی اساساً دارای بافت تئوریک مشخصی نیست.